

# حماسه‌های انجیلی در سینمای آمریکا

پاتریشیا ارنز

ترجمه: لیلا کتاب‌فروش

سیسیل ب. دومیل خالق "فرمان" و "سامسون" و دلیل

سینمای آمریکایا، یا به عبارت دقیق‌تر، هالیوود، بسیاری از داستان‌های کتاب مقدس را در سایه رویدادهای تاریخ معاصر تعبیر کرده است. انتخاب تم و داستان، و نیز دیالوگ، غالباً در این مسیر تمرکز یافته است.

توجه و اقبال گسترده نسبت به این فیلم‌ها، در سال‌های بعد از جنگ جهانی دوم صورت پذیرفت که طی آن دکورهای عظیم، پرده عریض، رنگ، بازیگران نامدار و عوامل پول‌ساز دیگر، تهیه این آثار را در رأس برنامه‌های استودیوهای عمده قرار داد. پیش از این، چنان‌که می‌دانیم، از آغاز تاریخ سینما رویکرد حماسه‌پردازی از روایات تورات یا انجیل عهد عتیق رواج داشته و در نزد تماشاگران از محبوبیت خاصی بهره‌مند بوده است. اما ویژگی تعبیّات جدید و آرایه حاذقه‌های مشخصاً "سینمایی" در قالب قصص کتاب مقدس، عمده از سال ۱۹۲۹ آغاز شد. فیلمی که این روند را افتتاح کرد، سامسون و دلیل (۱۹۴۹) به کارگردانی سیسیل ب. دومیل بود. و به دنبال آن، ده فرمان (۱۹۵۶)، بن‌هور (۱۹۵۹)، و استر و پادشاه (۱۹۶۰) پدیدار شدند. و این البته نه فهرست کامل فیلم‌های ساخته شده بر اساس داستان‌های انجیل، بلکه تنها عناوین فیلم‌هایی است که از این طریق به یک تعبیر مذهبی، قومی و سیاسی از موضوع یهودیان (یا به گونه‌ای که در این فیلم‌ها از آنها یاد می‌شد، یعنی! عبریان، بنی‌اسرائیل...) می‌پرداختند و اتفاقاً این فیلم‌ها بودند که در کانون تجارت جهانی سینما و توده‌های میلیونی تماشاگران سراسر جهان قرار داشتند. سال‌های دهه ۱۹۷۰ هم البته شاهد فیلم‌های متفاوتی در این روند بود که بعداً به آنها خواهیم پرداخت.

حماسه‌های انجیل مقدس وسیله کامل و تمام‌عیاری برای ابراز عقاید غیر علنی بود زیرا این حماسه‌ها با دوران بی‌خطر و بی‌ضرر گذشته‌های دور و فضایل نیکوی اخلاقی سر و کار داشتند که بعید بود



جای بحث و جدل را پیش آورد. همچون بسیاری از آثار عامه‌پسند، این فیلم‌ها آینه نظریات ناآشکار و سرپوشیده در مورد تاریخ معاصر بود که تفسیری در مورد ادعای گرفتاری‌های یهودیان از جنگ دوم جهانی به این سو، بقای معجزه‌وار آنها، و امیدشان به بازسازی و تشکیل در حکومت جدیدالتأسیس اسرائیل ارایه می‌داد.

سامسون و دلپله با پیش‌گفتاری درباره آزادی روح و روان (انسان) آغاز می‌شود. سامسون (ویکتور ماتیور) که در سراسر فیلم از او به عنوان دانیتی یاد

می‌شود، از سوی خدای یکتا و نادیده خود صاحب قدرتی عظیم می‌شود. دانیتی‌ها در فیلم مردمانی ستم دیده‌اند که از فرامانروایی ظالمانه فلسطینی‌ها! رنج می‌کشند. در پایان، سامسون به یاری خداوند به استبداد فلسطینی‌ها پایان می‌دهد که ضمناً معنی‌اش اینبار زندگی خودش نیز هست. پیروزی نهایی یهودیان که با نام‌های گوناگون از آن یاد می‌شود، الگوی تکراری حماسه‌های انجیلی در دهه ۱۹۵۰ است. تشابه و توازی با تاریخ معاصر را خود سیسیل. ب. دومیل در اظهارات خود طی فیلم‌برداری سامسون و دلپله تأیید کرده، و گفته که



سامسون و دلپله

یهودی چهره شد تا این که بار بار استرایسند صحنه را در اختیار گرفت و ثابت کرد که می‌شود از هیچ زاویه‌ای خوب نبود و با این همه یک «ستاره» شد.

فیلم‌های ده فرمان و در پی آن بن‌هور در رهیافتشان نسبت به القائات مورد بحث بسیار مستقیم عمل کردند و بوسلی کراوتر منتقد نیویورک تایمز در دریافت و تشخیص این دلالت موفق بود. کراوتر با ملاحظه این امر که ده فرمان درست در آغاز تنش بین مصر (امروزی) و اسرائیل به روی پرده رفته است، به «مضمون معاصر فیلم» و درگیری که «مقدمه‌اش را در سفر هجرت [کتاب اکسودوس] باید؟؟؟» اشاره می‌کند. سه سال بعد، کراوتر در بررسی و نقد بن‌هور از این هم واضح‌تر و بی‌واسطه‌تر به مسئله می‌پردازد. به گفته او: بن‌هور رابطه و تناسبی ویژه با روندهای اجتماعی و سیاسی امروز (آن روز) دارد»

ده فرمان شامل دو قسمت است (که سه ساعت و سی و نه دقیقه به طول می‌انجامد) فیلم به ظاهر درباره آزادی است. در آغاز فیلم راوی به ما اطلاع می‌دهد که در این زمان از تاریخ «آزادی از جهان رخت بریسته بود». در نیمه اول فیلم موسی (چارلتون هستون) که یک شاهزاده مصری است، اصل و نسب واقعی خود را کشف کرده و بر آن می‌شود تا قوم خود را از سیطره مصریان آزاد کند.

قسمت دوم فیلم نشان دهنده رفتن موسی به صحرای سینا و رهاندن عبریان است، آن هم به شیوه تپیک یهودی: او باید ابتدا رنج و عذاب را تحمل کند تا شایسته مأموریت خود باشد؛ به همین جهت به صورت یک یهودی سرگردان، «مردی رها شده به حال خود، بی‌خانه و بی‌وطن» درمی‌آید. با این حال، وقتی رنج‌هایش به پایان می‌رسد و سپاهیان مصری تار و مار می‌شوند و عبریان در واقع به اسرائیل دست می‌یابند، پیام فیلم از نظر عموم پنهان نمی‌ماند. واکنش یهودیان نسبت به فیلم بسیار مشتاقانه بود. بالاخره یک فیلم

«قدرت اساسی و ایمان جاودانه کلیمیان را در وجود سامسون که سقوط بت‌های کافران فلسطینی را امکان‌پذیر ساخت، تشخیص بخشید. این درس و عبرت آموزی. اشاراتی امروزی درباره یهودینی که ظهور حکومت اسرائیل را به دنبال سقوط آلمان نیرومند میسر ساخت، دارد. این فیلم سامسون یهودیان را به آنها باز می‌گرداند و بت سخت بی‌رحمی چون زیگفرید را نابود می‌سازد»<sup>(۱)</sup>

با نگرشی دقیق نسبت به افکار و برداشت‌های هالیوود درباره شخصیت‌های باسماه‌ای یهودی متوجه می‌شویم که انتخاب «میرام»، به عنوان همراه مؤنث سامسون در این فیلم بی‌جهت نبوده است، بر طبق گفته جس لاسکی جونیور، این زن مثل «دختر هم‌ولایتی و همسایه دیوار به دیوار سامسون بود. پوشیزه صاف و صادق عبری که حقیقتش بود سامسون با او ازدواج می‌کرد او می‌بایست شبیه آن دختری باشد که هر مادر یهودی برای پسرش انتخاب می‌کند: دختری اهل کار، مذهبی، بی‌پیرایه و کذب‌نویسی تحسین‌برانگیز. «میرام»، دختر خوب، دختری که ازدواج با او، کتاب مقدس را از شکوه‌مندترین قصه عاشقانه‌اش محروم می‌کرد.

متأسفانه در میان بازیگران زن طرف قرارداد این فیلم فقط «آمریکاییان ایرلندی خالص» در دسترس بودند و دومیل کارگردان آن، بر روی انتخاب «دختری یهودی‌الاصل» اصرار داشت. سرانجام لاسکی (پدر) «آلوی دی یرینگ» را که بازیگر سابق تئاتر یهودیان بود و به عقیده او یک «کنیسه متحرک» و بازیگری بزرگ بود، پیدا کرد. دومیل با او مصاحبه کرد و از نتیجه کار هم خوشنود بود، اما از سر به سر گذاشتن با لاسکی و گفتن این متلک که «اگر چه شاید این دختر، دختر «تورات» یا «انجیل عهد عتیق» باشد، ولی تنها بازیگر زن در دنیا است که از هیچ زاویه‌ای قابل فیلم‌برداری نیست». این گفته بعدها حکم محکومیت تمامی بازیگران زن



یهودیان، یعنی قرن‌ها زندگی به صورت اقلیت در سرزمین‌های بیگانه، مواجه می‌شود. یک شخصیت یهودی در مورد این تابعیت و تبعیت دوگانه اظهار می‌دارد: از قانون سزار اطاعت کنید ولی همواره سنت‌هایمان را به یاد داشته باشید. تأکید بر یهودی ماندن این اقتباس سینمایی را از ورسین صامت آن (به کارگردانی فرد نیپلو) کاملاً جدا می‌کند. در آغاز فیلم، مسالا (استیفن بوید) که یک دیوانسالار رومی و دوست زمان کودکی قهرمان فیلم است، پیشنهادی از سر ضدیت ارایه می‌دهد: «این دنیایی رومی است، اگر می‌خواهی در این دنیا زندگی کنی باید رومی باشی.» فیلم ملتمس پذیرفته شدن تمامی گروه‌های اقلیت و نیز خواهان رعایت حقوق هر فرد کلیمی جهت زندگی در مقام یک همشهری واقعی در هر کشوری است. جودا (چارلتون هستون) در پاسخ به مسالا، مدعی می‌شود که نمی‌خواهد یک رومی شود. او گذشته و آینده قوم خود

حماسی ساخته شده بود. که با همه ورسین‌های سینمایی زندگانی مسیح برابری می‌کرد. منتقدی احساس کلی یهودیان را این چنین جمع‌بندی کرد:

«تاکنون در تاریخ سینما هرگز تغییراتی این چنین حساس و به موقع، در قالب فیلم‌نامه‌هایی به زیبایی ده فرمان و بن‌هور صورت نپذیرفته است: هر دو فیلم مسلماً تمامی رکوردهای موجود در تماشای فیلم را در سراسر جهان خواهند شکست.... آنچه در بن‌هور اهمیت بسیار دارد، آن ثبات و استواری است که شخصیت‌های یهودی فیلم به واسطه آن به دین و ایمان متصل و متصل می‌شوند.»

بن‌هور به کارگردانی «ویلیام ایلر» نیز درباره تعهد به یهودیت (جودائیسزم) و آرزوی آزادی است. صحنه وقوع رویدادها "جودیه" باستان در عهد مسیح است، و ستمگران (این بار) رومی‌ها هستند. از همان نخستین صحنه فیلم با یکی از مسایل عمده مربوط به تمامی

را گرامی می‌دارد و معتقد است که آنها بار دیگر به با خواهند خاست.

در طول جشن‌های گرامی‌داشت ورود فرماندار جدید به فلسطین، تکه سفالی از فراز ایوان‌خانه جودا فرو افتاده و آن شخصیت عالی مقام رومی را از اسب به زیر می‌اندازد. جودا و خانواده‌اش به فوریت دستگیر می‌شوند. می‌سالا، جودا را محکوم به بردگی در کشتی جنگی رومی می‌کند و مادر و خواهرش هم به زندان می‌افتند. می‌سالا نمی‌تواند جودا را به خاطر ترجیح یهودیت به مدنیت رومی ببخشد.

در کشتی بردگان به جودا یک شماره می‌دهند، که تفاوتی با شماره اسرای اردوگاه‌های مرگ نازی‌ها ندارد. اینجا یک فرمان‌گزار سادیست بردگان را بی‌رحمانه به کار می‌کشد. با این حال، جودا همچنان ایمان دارد که خدایش او را نجات خواهد داد. فرمانده رومی، کوئیتوس آریوس (جک هاوکینز) قدری مهربانی به او نشان می‌دهد. پس از آنکه کشتی دشمن ناو آنها را در هم می‌کوبد، جودا این رومی را از غرق شدن نجات می‌دهد. پس، جودا را به رُم می‌آورند و آنجا کوئیتوس آریوس او را به فرزندی می‌پذیرد، او ارباب‌رانی به سبک رومی را آموخته و مصمم می‌شود به وطن بازگردد و می‌سالا را در میدان مسابقه به مبارزه فراخواند. سرانجام جودا عازم فلسطین می‌شود و در آنجا خود را آماده رودرویی با می‌سالا می‌کند. در میدان مسابقه اورشلیم، او به عنوان یک یهودی، با نشان ویژه ستاره داود، ارباب رانده و می‌سالا را شکست می‌دهد. تصویر یهودی جوان رعنا و نیرومندی که در مقابل قدرت و اقتدار امپراتوری روم ایستاده، به صورت یکی از دیدنی‌ترین صحنه‌های فیلم درآمده است. در این فیلم یهودیان دیگر قربانیانی ضعیف و ناتوان نیستند و در مرتبه اسرایلیان جنگجو اعمال قدرت فیزیکی را با قدرت فیزیکی پاسخ می‌دهند.

علاوه بر سرسپردگی بن‌هور به یهودیت (علی‌رغم

تحسین او از مسیح به عنوان بک انسان) این فیلم به خاطر اجتناب از موضوع قدیمی «یهودیان به عنوان قاتلین مسیح» نیز بسیار قابل توجه است. بنابر گزارش همان منتقد (استون): «سربازان رومی مسیح را تازیانه می‌زنند و از سوی جمعیتی که او را احاطه کرده‌اند [یهودیان] نه کلامی گفته می‌شود و نه تمسخر و توهینی صورت می‌گیرد. من به این مسئله تأکید می‌گذارم.»

آخرین حماسه انجیلی در این آثار، هم از نظر سینمایی و هم از نظر تجاری ناموفق بود، ولی یکبار دیگر نکات بسیاری را در مورد آن دوره (سال‌های دهه ۱۹۵۰) و عملکرد این قبیل در مقام تفسیری "ناگفته پیدا" درباره قتل عام یهودیان آشکار می‌کند. فیلم *استر* و پادشاه به کارگردانی رانول والش به دوران ایران باستان، جایی که عبریان در تبعید روزگار می‌گذرانند، باز می‌گردد. مسئله اصلی و مرکزی فیلم وفاداری و تعهد جداگانه یهودیان است. *استر* (جون کالینز) و نامزدش سیمون [مردخای] (با نقش آفرینی ریک باتالیا) هر دو ایرانی‌اند. هر دو از ایران به عنوان "کشورشان" یاد می‌کنند. ولی *استر* هنوز در آرزوی رفتن به جودیه است. بار دیگر، مثل آثار دیگر، این فیلم هم با نجات معجزه‌آسای عبریان از خطر و تهدید نیستی کامل به پایان می‌رسد.

فیلم‌های انجیلی دهه ۱۹۷۰ سهم عمده‌ای در این ژانر ندارند، ولی دو فیلم از میان سایرین به خاطر مسابلی که برانگیختند، قابل توجه‌اند. برخلاف فیلم‌های انجیلی دهه ۱۹۵۰ که عملکردی به صورت تفسیر جهت‌دار درباره قتل عام یهودیان در دهه پیش از آن ارائه می‌دادند، فیلم‌های این ژانر یا گونه دهه ۱۹۷۰ بیشتر با مسایل زندگی معاصر (در آن دهه) سر و کار دارند و از قصص انجیل به عنوان فضای استعاری استفاده می‌کنند. برجسته‌ترین این فیلم‌ها عیسی مسیح، ابر ستاره به کارگردانی "تورمن جونسون" و فیلم



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

یهودیان و یهودیت با خیانت، نقض عهد و مظاهر شیطانی برابر پنداشته شده‌اند. این حقیقت که عیسی مسیح ابر ستاره از زبان امروزی بهره گرفته و آبرای راک نامیده می‌شود، نمی‌تواند موقعیت آن رابه عنوان یک نمایش قدیمی تعزیه مصیبت مسیح عوض کند. واکنش گروه‌های کلیسایی از تمامی فرقه‌ها، پژواک این‌گونه احساسات بود. احساساتی که بر مغایرت اساسی فیلم با «اعلامیه شورای دوم واتیکان در مورد یهودیان»، صادره به تاریخ ۲۸ اکتبر ۱۹۶۵ اشاره داشت. اعلامیه مذکور یهودیان را از مسؤولیت تصلیب عیسی

انگلیسی زندگی برایان از مجموعه مانتی پایتان (۱۹۷۹) به کارگردانی «تری جونز» آند. در هر دو مورد، هم روحانیون مسیحی و هم روحانیون کلیمی پرسش‌هایی را در مورد سانسور و جریحه‌دار شدن احساسات مذهبی مطرح کردند.

«ال. ل. ونیتر»، سخنگوی کمیته یهودیان آمریکا، در مورد عیسی مسیح ابر ستاره فیلم را با نمایش‌های قدیمی تعزیه مصیبت مسیح مقایسه کرد و گفت:

«... در تعزیه مصیبت مسیح همواره یهودیان در وقایع منجر به تصلیب مسیح شریک قلمداد شده و

مسیح مبرا می‌دارد.

برخلاف بسیاری از فیلم‌های بحث‌انگیز درباره یهودیان که در دهه ۱۹۶۰ ساخته شدند (فیلم‌های اجتماعی - سیاسی با داستان‌های معاصر که در آنها چهره منفی یهودیان و زندگی یهودی نمایان شده است) عیسی مسیح ابر ستاره انگشت اشاره خود را بر تمامی ملت یهود (نه فقط اشخاص یا افراد خاص) می‌گیرد. تمامی گروه‌ها، تمامی افراد، پست یا فاسد تصویر شده‌اند. خاخام‌ها در این فیلم از همه بدتر مجسم گردیده‌اند، آنها ملبس به جامه‌های سیاه با کلاه‌های بدترکیب، چشم‌های ریز و گرد و موهای سر و ریش سیاه تصویر شده‌اند. فیلم انگشت اشاره خود را بر همه اینها می‌گیرد: اینها، اینها، کسانی که یهودا را ابتدا تطمیع می‌کنند و از آن پس انکار اینها، که مرگ مسیح را می‌خواهند. از آنجا که نقش یهودا را یک سیاه‌پوست (کارل اندرسون) ایفا می‌کند، در فیلم اظهار نظری ضمنی و ناآشکار در مورد روابط یهودیان و سیاه‌پوستان، و مشخصاً استثمار سیاهان توسط یهودیان، وجود دارد. خاخام‌های فیلم تا به دست آوردن حکم مرگ مسیح هر چه می‌توانند می‌کنند، مردمان یهودی هم به همین ترتیب، بی تفاوت و به‌طور متحدالشکل پست و خوار مجسم شده‌اند. اینها به عنوان گروهی زن و مرد منفور، بدکار، ها، قاچاقچیان مواد مخدر و سودگران اسلحه (انتقادی بیشتر به اسرائیلی‌ها) تصویر شده‌اند. در عبادتگاه، سال خود را با پالتوهای پوست آراسته‌اند و همچون آن خاخام‌ها مرگ مسیح را می‌خواهند. برخلاف خاخام‌ها و رعیت یهودی، مسیح با موهای طلایی و جامه سپید نشان داده شده است.

از میان شخصیت‌های فیلم، کایفاس، خاخام بزرگ، به صورت شخصی زن صفت مجسم شده است. «هرود» (جوشوا موستل) به صورت کاریکاتور کسانی درآمده که تعطیلات خود را در ساحل میامی

می‌گذرانند: با همان کفش‌های تنیس، شلوار کوتاه، عینک آفتابی زرد، و در حال خوردن نان فانتزی حلقوی. خلاصه آنکه، تهیه‌کنندگان فیلم با ارایه مسیح به صورت یک هیپی در آن دهه، ظاهراً به تعبیری مدرن از انجیل رسیدند، اما در حقیقت، شخصیت‌های فیلم عیسی مسیح ابر ستاره کلیشه‌ای و باسمه‌ای‌اند.

دومین فیلم انجیلی این دهه، زندگی برایان به روایت مساتی پایتان، ارایه گریک روایت انجیلی تجدید نظر طلبانه، این بار در لباس مبدل هزل است. با آنکه تا سال ۱۹۷۹ هیچ یک از گروه‌ها به اندازه سال‌های قبل زبان اعتراض نداشتند، ولی این فیلم هم به هر حال همانند عیسی مسیح ابر ستاره همه را می‌رنجاند. کاتولیک‌ها و لوتری‌ها (پروتستان‌ها) فیلم را اهانتی به حساسیت‌های مذهبی و «کج سلیقه‌ی عظیم» خواندند. یهودیان سنتی هم مدعی شدند که فیلم «حمله‌ای بدخواهانه علیه یهودیت و کتاب مقدس است».

این سه دهه تعبی‌ات خط‌مشی در از حماسه‌های انجیلی (۱۹۷۹ - ۱۹۲۹) اساساً دوشادوش سینمای تبلیغات سیاسی و قومی بعد از جنگ دوم جهانی طی شده است. سینمایی که غالباً در پی ته‌جیه، تقلب یا سرپوش نهادن بر واقعیت‌های تاریخ معاصر بوده است. در پی هدفی این چنین، چه مضامین یا تم‌هایی می‌تواند مناسب‌تر از حماسه‌های انجیلی باشد که از نظر مؤمنان بر تائب حقایق ازلی و ابدی و پیروزی نهایی خیر بر شر است؟

بی‌نوشت:

۱ - نشریه گزارش جان استون، شماره ۱۵ (۲۴ اکتبر، ۱۹۴۹)